

جهت‌گیری توسعه چین و پیامدهای سیاسی آن

محمدرضا رستمی^۱ - جواد زراعت پیمان^۲

تاریخ دریافت: ۹۰/۵/۱۹

تاریخ تصویب: ۹۰/۹/۲۶

چکیده

جمهوری خلق چین پس از گذشت سه دهه از انقلاب مائوئیستی، چرخش‌هایی را در جهت‌گیری‌های کلان اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیک صورت داد که هدف عمده‌ی آن حفظ بقای حزب کمونیست در داخل و افزایش قدرت و نفوذ در خارج بود. این چرخش به ویژه در حیطه‌ی اقتصادی، چندان چشمگیر بود که سبب توسعه‌ی پر شتاب اقتصادی چین از رهگذر بهبود مناسبات با غرب و همسایگان و جذب فناوری و سرمایه‌ی خارجی گردید. راهبرد توسعه اقتصادی چین از طریق وداع با بسیاری از ارزش‌ها و قواعد اقتصاد سوسیالیستی پیگیری شده است و لذا به تقویت ارزش‌ها و اصول بازار آزاد مدد رسانده است. توسعه‌ی اقتصادی گرچه موقعیت بین‌المللی چین را ارتقا بخشیده است، ولی با چالش‌هایی در مورد عرصه‌ی سیاست داخلی این کشور مطرح می‌سازد که به ویژه در بلند

۱. دکتری روابط بین‌الملل دانشگاه علامه طباطبائی (Rezarostami1403@gmail.com)

۲. کارشناسی ارشد مطالعات منطقه‌ای دانشگاه تهران (Javad_zeraat@ut.ac.ir)

مدت و به دنبال به ثمر نشستن ملموس تر دستاوردهای توسعه، خودنمایی می‌کند. لزوم اصلاح یا تغییر ساختار سیاسی چین از مهمترین این چالش‌ها به شمار می‌رود. **واژه‌های کلیدی:** چین، راهبرد توسعه، ملاحظات سیاسی، پیش شرط‌ها، دستاوردها.

مقدمه

جدال مارکسیسم^۱ و سرمایه داری^۲ از مهمترین عناصر مباحث فکری و فلسفی قرن بیستم در مورد شیوهی اداره‌ی جامعه و راه‌های منتهی به سعادت فردی و جمعی بوده است. این جدال با وقوع انقلاب‌های سوسیالیستی در دو کشور روسیه و چین به عرصه‌ی عمل نیز کشیده شد. وقوع انقلاب سوسیالیستی در این دو کشور گرچه با آموزه‌های کارل مارکس^۳، که انقلاب را برای جوامعی پیش بینی می‌کرد که مرحله‌ی سرمایه‌داری را تجربه کرده باشند، منطبق نبود، ولی روسیه انقلابی برای دهه‌ها، پرچمدار جنبش پرولتاریایی در جهان بود و چین هم توانست از مارکسیسم بومی خود محافظت کند. فرو پاشی اتحاد جماهیر شوروی رقابت دو ایدئولوژی را واجد معانی تازه‌ای کرد. برخی آن را حمل بر شکست نهایی اردوگاه سوسیالیسم و حاکم شدن ارزش‌های لیبرال دموکراتیک بر دنیا کردند و برخی دیگر آن را ناشی از سوء برداشت از آرای مارکس دانستند و بر ادامه‌ی موضوعیت مارکسیسم تأکید گذاشتند. در این میان ادامه حیات مارکسیسم و سوسیالیسم در چین به عنوان یکی از مهمترین رژیم‌های سوسیالیستی در جهان و شرایطی که باعث بقای سوسیالیسم در این کشور گردیده، مورد توجه بسیاری قرار گرفت. در بررسی عوامل بقای سوسیالیسم در چین باید به ویژگی‌های آن و تغییر رویکرد رهبران حزب کمونیست در مواجهه با واقعیات ملی و بین‌المللی پرداخت.

1. Marxism
2. Capitalism
3. Karl Marx

تغییر جهت‌گیری رهبران چین در تعامل با غرب و به طور کلی جهان خارج با توجه به واقعیات بین‌المللی و از جمله نفوذ روز افزون ارزش‌های لیبرال دموکراتیک در ساختار روابط بین‌الملل بر دوری جستن از چالش‌های ایدئولوژیک و رسیدن به تعامل منفعت محور با جهان خارج و به ویژه غرب استوار بوده است.

رهبران چین پس از مائو زدونگ^۱ به این نتیجه رسیدند که، برای ارتقای موقعیت چین به سطح یک قدرت درجه اول به روابط خالی از تنش با دیگران و مشارکت کشورهای صنعتی در پیشبرد اقتصادی این کشور نیاز دارند.

اصلاحات اقتصادی در چین که از سال ۱۹۷۹ آغاز شد، نمونه‌ی روشنی از تغییر نگرش رهبران حزب کمونیست نسبت به مسایل ملی و بین‌المللی است. این اصلاحات در دو بخش داخلی و خارجی آزاد سازی گام به گام اقتصاد و رهایی از محدودیت‌های ایدئولوژیک را هدف خود قرار داده بود و با گذشت بیش از ربع قرن از آغاز اصلاحات، این هدف همچنان مشهود است.

به لحاظ نظری این تغییرات را در چارچوب نظریات رئالیستی و لیبرالیستی می‌توان تشریح کرد. رهبران چین در برخورد با واقعیات بین‌المللی با اتخاذ سیاست‌های واقع‌گرایانه و پرگماتیک و پرهیز از مناقشات مسلکی و مرامی با غرب، تلاش برای تبدیل شدن به یک قدرت درجه اول را از اقتصاد و آزاد سازی در این حوزه آغاز کردند و نتایج آن را هم مشاهده کردند. در این مسیر رهبران حزب کمونیست با در نظر داشتن تجارب دوران مائو و اتحاد جماهیر شوروی در اتکای بیش از اندازه به ایدئولوژی ستیزه جو و غافل ماندن از توسعه‌ی اقتصادی به عنوان پیش شرطی برای بدل شدن به الگویی موفق در سایر حوزه‌ها و از جمله حوزه‌های نظامی، امنیتی و مرامی، مسلکی برای ادامه اصلاحات آماده‌ی همه گونه انعطاف و نرمش در عدول از ارزش‌های سوسیالیستی گردیدند.

1. Mao Zedong

این نوشتار بر آن است تا به نگاهی با اصلاحات اقتصادی چین، تعامل مارکسیسم سیاسی چین را با اقتصاد لیبرالیستی غرب بررسی کند.

برنامه‌های اقتصادی چین پس از انقلاب

هنگام به قدرت رسیدن کمونیست‌ها، اقتصاد چین کاملاً عقب افتاده بود. هشتاد درصد مردم به کشاورزی اشتغال داشتند و حدود هفتاد درصد تجارت خارجی چین از این بخش تأمین می‌گردید و جلوه‌های مدرن اقتصاد بسیار محدود بود (دلین، ۱۳۵۴: ۲۴).

پس از انقلاب ۱۹۴۹ و تشکیل جمهوری خلق چین، نظام سوسیالیستی دو نوع برنامه ریزی کوتاه مدت و بلند مدت را در دستور کار خود قرار داد. برنامه‌های کوتاه مدت، بر دو اصل پاکسازی مناطق آسیب دیده و جنگ زده و راه‌اندازی بخش‌های اصلی اقتصاد استوار بود و برنامه‌های بلند مدت، شبیه برنامه‌های اقتصادی شوروی که تحت تأثیر ایدئولوژی قرار داشت، به صورت متمرکز توسط حزب کمونیست تدوین می‌گردید و در پی اجرای اهداف سوسیالیستی بود. مائو تسه دونگ آرزوی بزرگ تبدیل چین به کشوری مدرن، قدرتمند و سوسیالیستی را در سر می‌پروراند که در آن اهداف صنعتی شدن، افزایش استانداردهای زندگی و کاهش فاصله‌ی درآمد طبقات گوناگون دنبال شود؛ ولی تقدم اندیشه‌های مارکسیستی بر رشد و توسعه‌ی عینی اقتصادی و کارا نبودن الگوهای توسعه‌ی سوسیالیستی مائو، وی را در رسیدن به اهداف خود ناکام گذاشت. برنامه‌های «جهش بزرگ به پیش»^۱ و «انقلاب فرهنگی پرولتاریای کبیر»^۲ از سوی وی به منظور توسعه‌ی سوسیالیستی تدوین گردید. وی با طرح شعار موسوم به «راه رفتن بر روی دو پا»^۳ در پی آن بود تا با تسریع رشد بخش‌های کشاورزی و صنعتی و ایجاد واحدهای اشتراکی (کمون‌ها)، کشاورزی را صنعتی کند و کارگران بیکار را در طرح‌های بزرگ زیر بنایی و در صنایع کوچک به کار

1. Great Leap Forward

2. The Great Proletarian Cultural Revolution

3. Walking on Two Legs

گیرد. در این جهت تلاش‌هایی نیز برای افزایش تولیدات صورت گرفت. در این برنامه‌ی توسعه، اولویت‌ها ابتدا با بخش‌های کشاورزی، سپس صنایع کوچک و بالاخره با صنایع سنگین بود. این برنامه که با تبلیغات گسترده نیز همراه بود، در نهایت به دلایل گوناگون با شکست مواجه شد. رهبران چین قطع کمک‌های فنی و اقتصادی شوروی و بی‌تجربگی در برنامه ریزی اقتصادی مارکسیستی را از عوامل شکست برنامه تلقی می‌کردند.

انقلاب فرهنگی نیز گرچه عمدتاً به مسایل فرهنگی و از جمله برخورد با مروجان ارزش‌های غرب توجه داشت، ولی در عرصه‌ی اقتصادی هم دارای پیامدهایی بود. مطابق این برنامه و با شعار اقتصاد مبتنی بر مساوات، زمین‌های خصوصی و کشت در آنها غیر قانونی اعلام شد و در مناطق شهری کارخانه‌ها توسط کمیته‌های انقلابی تصرف گردید.

در مجموع برنامه‌های جهش بزرگ به پیش و انقلاب فرهنگی پرولتاریای کبیر به دلایل گوناگون از جمله مخالفت‌های درون حزبی و فعالیت‌های افرادی مانند چوئنلای^۱ با شکست مواجه شد؛ ضمن آنکه ماهیت ایدئولوژیک برنامه‌های مائو، مانع از آن می‌شد که جزییات برنامه و شیوه‌های عملیاتی آن دقیقاً مشخص شود (چان، ۱۶۵:۱۳۸۳).

این دو برنامه نه تنها در پیشبرد اقتصادی چین ناکام ماندند، بلکه خود به رکود اقتصادی عمیقی منجر شدند، به طوری که در سال اول انقلاب فرهنگی، تولیدات صنعتی چین ۱۴ درصد کاهش پیدا کرد و بسیاری از مهندسان و کارگران صنایع به جنبش‌های اعتراضی پیوستند و مواد خام کارخانجات افت شدیدی پیدا کرد (صدری، ۱۳۸۳: ۶).

همچنین این برنامه‌ها اقتصاد را به طور کامل سوسیالیزه کرد، تصمیم‌گیری‌ها را مانند الگوی شوروی به صورت متمرکز در آورد، نظام خرده مالکی و استقلال فردی را نفی و سرمایه‌داران خصوصی را حذف کرد (همان).

تحول در استراتژی توسعه

چین طی سه دهه پس از انقلاب سال ۱۹۴۹، راهبرد توسعه‌ی اقتصادی سوسیالیستی را که به طور اساسی مبتنی بر خود اتکایی بود، دنبال کرد. در این مدت تخصیص منابع برای بخش‌های کلیدی اقتصاد از طریق نظارت دولت صورت می‌گرفت. ولی پس از مرگ مائو در سال ۱۹۷۶ و بر سر کار آمدن نسل دوم رهبران حزب کمونیست رویه‌ی چین تغییر اساسی کرد. دنگ شیائو پینگ^۱ که به معمار اصلاحات چین مشهور شد، لزوم تجدید نظر در روش‌های سنتی مدیریت اقتصادی را مورد تأکید قرار داد و با اعلام سیاست درهای باز اقتصادی، زمینه‌های ادغام سوسیالیسم را با اصول بازار آزاد فراهم کرد. از این مقطع به تدریج برنامه ریزی دستوری و متمرکز کنار گذاشته می‌شود و تلاش می‌گردد نقش دولت در هدایت اقتصاد کاهش یابد و جنبه‌ی ارشادی بیابد و در عوض به بخش‌های غیر دولتی و نیروهای بازار امکان دخالت بیشتری در عرصه‌ی اقتصادی داده شود. ویژگی‌های اصلاحات اقتصادی چین را که از زمان دنگ شیائو پینگ در دستور کار قرار گرفت می‌توان به این شکل برشمرد:

- ۱- اصلاحات اساساً اقتصادی است و در حوزه‌ی سیاسی به اصلاحات حداقلی و آن هم تا جایی که لازمه‌ی اصلاحات اقتصادی است، اکتفا شده است.
- ۲- روند اصلاحات در چین برخلاف اصلاحات در اتحاد جماهیر شوروی، روندی تدریجی، آزمایشی و گسترش یابنده داشته است. به همین منظور و برای در امان ماندن از عوارض ناخواسته، اصلاحات ابتدا در برخی مناطق مشخص صورت گرفت تا در صورت موفقیت به دیگر مناطق گسترش یابد. این خصیصه باعث جلوگیری از شکست‌های عمده‌ی اقتصادی می‌گردید و در ضمن ایجاد

1. Deng Xiaoping

چارچوب‌های قانونی و نهادهای مربوطه و نیز کسب حمایت سیاسی لازم برای گسترش اصلاحات را تسهیل می‌کرد.

۳- از ساز و کارهایی در جهت‌گذار آرام از نظام متمرکز به نظام مبتنی بر بازار، از جمله ایجاد نظام قیمت‌گذاری دو گانه به منظور بهبود تخصیص منابع، ایجاد بازار مبادله‌ی ارز و ایجاد مناطق آزاد اقتصادی برای جلب سرمایه و دانش فنی خارجی و همچنین تمرکز زدایی از فرایند تصمیم‌گیری به هدف تشویق مقامات محلی استفاده شد.

۴- همزمان رهبران چین درصدد حفظ ویژگی سوسیالیستی اقتصاد و کنترل بخش‌های کلیدی اقتصاد به دست دولت برآمدند.

بنابراین دوره‌ی اصلاحات همراه با تغییرات ایدئولوژیک و پذیرش برخی ارزش‌های لیبرالیستی در توسعه و فرصت‌دهی به بازار و بخش خصوصی، نوعی عدول از اهداف سوسیالیستی دوران مائو محسوب می‌شود. اقتصاد مائوئیستی کمترین بهایی به علایق خصوصی و نقش بازار در تولید و مبادله‌ی کالا نمی‌داد، در حالی که توسعه‌ی اقتصادی از زمان دنگ شیائوپینگ بر این مبنا گذاشته شد. تفاوت در اصول اقتصادی مقبول و مورد عمل، طبعاً تفاوت در نتایج حاصله را به همراه داشت. در شرایطی که اقتصاد مائو گرایانه همواره دچار نوسان، بی‌ثبات و دارای نتایج ناچیز بود، اقتصاد دوران اصلاحات ضمن برخورداری از ثبات نسبی، دستاوردهای عمده‌ی اقتصادی را به دنبال داشت.

چین پس از شروع برنامه‌ی جدید درهای باز در اواخر سال ۱۹۷۸ استراتژی رشد و توسعه‌ی اقتصادی را با توجه خاص به نوسازی جامع بخش‌های چهارگانه کشاورزی، صنعت، دفاع و علوم و تکنولوژی دنبال کرد تا با جلب سرمایه و دانش فنی دنیای صنعتی، زمینه‌ی ترکیب سوسیالیسم و اقتصاد آزاد را فراهم کند.

در سال ۱۹۸۱ قوانین مورد نیاز برای تعامل با جهان بیرون مانند قانون مربوط به قراردادهای اقتصادی و قانون مالیات بر درآمد در مورد شرکت‌های خارجی به تصویب رسید که مشوق جدی سرمایه‌گذاری شرکت‌های خارجی در چین شد. در سال ۱۹۸۴ هم یکی از مهمترین تصمیمات برای اجرای سیاست درهای باز، اتخاذ شد و طی آن سیاست ایجاد مناطق آزاد اقتصادی با رویکرد توسعه‌ی صادرات و جذب سرمایه‌های خارجی اعلام شد. از چهار منطقه‌ای که به عنوان مناطق آزاد اقتصادی اعلام شد، سه مورد در استان کوانگ دونگ در نزدیکی هنگ کنگ و ماکائو و یک مورد در استان فوجی در نزدیکی تایوان قرار دارد. هدف از تأسیس این مناطق آن بود که ضمن ایجاد زمینه برای ورود سرمایه و تکنولوژی خارجی به چین، بخش خصوصی این کشور حضور غالبی در اقتصاد این مناطق داشته باشد و نیز قواعد بازار در این مناطق نقش هدایت‌گر داشته باشد. به منظور تمرین تمرکز زدایی، اختیارات ویژه‌ای به مناطق یاد شده داده شد. از جمله مقامات محلی می‌توانستند در مورد نرخ اجاره زمین توسط خارجی‌ها، قوانین کار، دستمزد و آزاد سازی قیمت‌ها شخصاً تصمیم‌گیری کنند. ویژگی دیگر این مناطق توجه به انگیزه‌های مالیاتی بود. مالیات بر درآمد شرکت‌های خارجی در مناطق آزاد ۱۵ درصد تعیین شد که معادل نرخ مالیات در هنگ کنگ بود که در مقایسه با رقم استاندارد بین‌المللی ۳۳ درصد بسیار پایین محسوب می‌شود (دانش جعفری، ۱۳۸۲: ۲۴).

نرخ رشد سالیانه‌ی تولیدات صنعتی در این مناطق بین سال‌های ۱۹۸۴ تا ۱۹۹۱ بیش از ۴۱ درصد بوده که دو برابر نرخ رشد تولیدات صنعتی در سطح ملی محسوب می‌گردد. با توجه به موفقیت‌های اقتصادی در مناطق آزاد، سیاست اقتصادی درهای باز در چهارده شهر ساحلی دیگر نیز اجرا شد. عملکرد اقتصادی این چهارده شهر هم قرین موفقیت بود. در سال ۱۹۹۱، ۵۴ درصد کل صادرات چین از این ۱۴ شهر صورت گرفت و مناطق یاد شده نقش مراکز پردازش صادرات چین را به عهده گرفتند (همان).

به لطف تولیدات این مناطق از سال ۱۹۸۴ تا سال ۲۰۰۰ رشد صادرات کالاهای ساخته شده چین به ۲۲ درصد رسید و دولت توانست با وجود فشار جمعیت زیاد و مشکل اشتغال، به کوچک کردن نقش خود در اقتصاد بپردازد و سهم هزینه‌های بودجه را از ۳۷ درصد محصول ناخالص داخلی در سال ۱۹۷۹ به ۱۲ درصد در سال ۲۰۰۰ برساند.

از طرف دیگر اصلاحات در سیاست‌های کلان اقتصادی دنبال شد. این اصلاحات که به منظور تغییر ساختار نامتعادل و تقویت انگیزه‌های بخش خصوصی آغاز گردید، مواردی چون اصلاح نظام قیمت‌ها و تخصیص منابع، اصلاحات مالی و پولی، تغییرات در سیستم مالیاتی کشور، اصلاحات در نظام بانکی و بازار بورس را در بر می‌گرفت. دولت در تغییر نظام قیمت‌گذاری، نظام دو گانه‌ی قیمت را به وجود آورد که در آن قیمت کالاهای اساسی و ضروری در سطح پایین نگه داشته شد؛ ولی قیمت کالاهای غیر ضروری و مازاد بر مصرف افزایش یافت. نظام دوگانه‌ی قیمت عاملی برای تشویق تولیدکنندگان به منظور افزایش تولید بود.

اصلاحات در بخش مالکیت، روش‌های متنوعی را شامل می‌شد. در بخش کشاورزی، گرچه تأکید اصلی بر حفظ مالکیت عمومی بود، ولی خانواده چینی حق استفاده از زمین و بخش اعظم درآمد خود را به دست آورد و در بخش کارگاه‌های خانگی غیر کشاورزی، حق مالکیت فردی نامحدود به رسمیت شناخته شد.

اصلاحات مالی در پی تکامل متوازن نهادها، ابزارها و بازارها بود و اصلاح نظام مالیاتی، تشکیل بازارهای جدید مالی و کاهش دخالت دولت در بخش‌های تولیدی، تمرکز زدایی از مدیریت امور مالی و تجاری کردن بانک‌ها را در بر می‌گرفت و در ثبات مالی کلان اقتصادی منجر به نتایج مثبت گردید (معصومی‌فر، ۱۳۸۴: ۱۰۵).

سرمایه‌گذاری خارجی در چین در دوران اصلاحات

یکی از اهداف سیاست درهای باز دنگ شیائو پینگ، که از سال ۱۹۷۹ به اجرا گذاشته شد، جلب سرمایه‌های خارجی برای توسعه اقتصادی و صنعتی بود. در طول بیش از ربع قرن اجرای این سیاست، چین توانست خود را در قالب سیستمی هماهنگ برای جذب و استفاده از سرمایه خارجی قرار داده و اصول و استراتژی مرتبط با اشکال سرمایه‌گذاری خارجی و نیز زمینه‌ها، ساختار، اهداف و منابع آن را تکامل بخشد. چین از زمان اتخاذ سیاست درهای باز، سه مرحله را در جذب سرمایه‌های خارجی تجربه کرده است: مرحله اول، بین سال‌های ۱۹۷۹ تا ۱۹۸۵، ورود سرمایه‌های خارجی در حجم کوچک را در بر می‌گیرد. در این دوره حجم سرمایه‌گذاری‌های خارجی کمتر از ۵ میلیارد دلار بود. مرحله دوم، بین سال‌های ۱۹۸۶ تا ۱۹۹۰، حجم سرمایه‌گذاری‌های خارجی به بیش از ۱۰ میلیارد دلار می‌رسد. مرحله سوم، که از سال ۱۹۹۱ آغاز می‌شود، میزان سرمایه‌گذاری‌های خارجی و به ویژه سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در چین رشد چشمگیری می‌یابد؛ به طوری که تنها در سال ۱۹۹۳ ارزش قراردادهای سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در چین به ۱۱۱ میلیارد دلار رسید.

ایجاد مناطق آزاد اقتصادی و شهرهای باز ساحلی با تسهیلات ویژه مالیاتی و صادرات و واردات و همچنین تمرکز زدایی از تصمیم‌گیری‌ها، نقش اصلی را در جذب سرمایه‌های خارجی و در پی آن رشد تولیدات صنعتی در چین ایفا کرده است. از سال ۱۹۸۹ تا سال ۱۹۹۹، تعداد شرکت‌های تأسیس شده از محل سرمایه‌گذاری‌های خارجی، ۱۲ برابر و میزان سرمایه‌گذاری‌های آنها ۱۶٫۵ برابر شده است. همچنین حدود ۵۰ درصد تجارت خارجی چین و ۸۰ درصد سرمایه‌گذاری‌های خارجی در این کشور به مناطق آزاد اقتصادی بر می‌گردد (همان: ۲۱۱).

سرمایه ثبت شده‌ی این شرکت‌ها، ظرف این مدت ۱۷ برابر شده و تعداد کارکنان آنها نسبت به دهه ۸۰ بیش از ۱۲ برابر افزایش داشته است. چین در بین کشورهای در حال توسعه به مدت هفت سال از سال ۱۹۹۳ تا ۲۰۰۰ نخستین جذب کننده‌ی سرمایه‌های خارجی بوده است و ۵۰ درصد کل صادرات و واردات این کشور را حجم صادرات و واردات شرکت‌های چند ملیتی تشکیل می‌دهد که با سرمایه‌گذاری‌های خارجی تشکیل شده‌اند.

عضویت در سازمان تجارت جهانی: نتیجه‌ای از اصلاحات لیبرالیستی

تا پیش از آغاز اصلاحات اقتصادی در سال ۱۹۷۹ و اعلام سیاست درهای باز، چین اعتقادی به تقسیم کار بین‌المللی نداشت و آن را به زیان کشورهای سوسیالیستی و دارای برنامه ریزی متمرکز می‌دانست، زیرا تأکید داشت که تقسیم بین‌المللی کار به یک مبادله‌ی نابرابر میان چین و کشورهای توسعه یافته منجر خواهد شد و چین به عنوان یک کشور کمتر توسعه یافته محکوم به تولید و صادرات کالاهای اولیه و واردات کالاهای ساخته شده می‌شود. در آن دوران برنامه‌ی تجارت خارجی چین مبتنی بر جایگزینی واردات و نه توسعه‌ی صادرات بود. ولی با آغاز اجرای اصلاحات در سال ۱۹۷۹ توسعه‌ی صادرات به عنوان یکی از عناصر محوری در نوسازی اقتصادی مطرح شد. مقامات چین درک کردند که تقسیم بین‌المللی کار می‌تواند نیازهای آنها را در زمینه‌ی دانش فنی فراهم کند و بازار بزرگی بر روی کالاهای ساخت این کشور بگشاید و مهمتر اینکه چین برای تبدیل شدن به یک کشور صنعتی، ناگزیر از مشارکت فعال در تجارت جهانی است. بنابراین از زمان اجرای سیاست درهای باز اقتصادی چین به طور مداوم و تدریجی مبادرت به آزاد سازی رژیم سرمایه گذاری خارجی و تجارت خارجی نمود. این آزادسازی منجر به جذب فزاینده‌ی سرمایه‌های خارجی، افزایش چشمگیر تولیدات و محصول ناخالص داخلی و

رشد سهم چین در تجارت خارجی گردید. طی سال‌های ۱۹۸۰ تا ۱۹۹۰ محصول ناخالص داخلی ۹/۵ درصد رشد داشته، در حالی که صادرات از رشد سالانه ۱۱ درصد و واردات از رشد سالانه ۹/۸ درصدی برخوردار بوده است.

در رشد و توسعه‌ی صادرات، علاوه بر تمرکز زدایی در مدیریت شرکت‌های تولیدی و نظام مدیریت تجارت، نقش شرکت‌های سرمایه‌گذاری خارجی حایز اهمیت است. شرکت‌های سرمایه‌گذاری خارجی علاوه بر ایفای نقش مستقیم در صادرات کالاهای ساخته شده، از نظر مدیریت تجارت خارجی و انتقال تجربیات مربوط به بازاریابی کمک شایانی به جهش صادراتی چین کرده‌اند. این شرکت‌ها در سال ۱۹۹۷ حدود ۷۵ میلیارد دلار کالا صادر کردند که ۴۱ درصد کل صادرات چین را شامل می‌شد. در این میان سهم شرکت‌های دارای سرمایه‌گذاری تماماً خارجی از صادرات ۳۱/۲ میلیارد دلار، شرکت‌های سرمایه‌گذاری مشترک خارجی ۳۴/۷ میلیارد دلار و شرکت‌های سرمایه‌گذاری خارجی تعاونی ۸/۹ میلیارد دلار بود (معصومی فر، ۱۹۳:۱۳۸۴).

اصلاحات گسترده اقتصادی، چین را به قدرت عمده‌ی تجاری تبدیل کرد. این کشور در سال ۲۰۰۲ بیش از ۳۰۰ میلیارد دلار صادرات داشته در حالیکه این صادرات در سال ۱۹۷۹ تنها ۱۴ میلیارد دلار بوده است. پس از به ثمر نشستن اصلاحات اقتصادی در توسعه‌ی اقتصادی و افزایش نقش چین در اقتصاد و تجارت بین‌الملل، این کشور موفق شد در دسامبر ۲۰۰۱ و پس از ۱۵ سال مذاکره‌ی دشوار به عضویت سازمان تجارت جهانی^۱ WTO درآید. انگیزه چین در پیوستن به سازمان تجارت جهانی، در راستای اهداف این کشور برای پیشبرد اصلاحات و نیاز به حضور بیشتر بازیگران خارجی برای استمرار رشد اقتصادی و نیز غلبه بر موانع داخلی توسعه، قابل بررسی است. با پذیرش عضویت چین در WTO این کشور تعهداتی را برای آزاد سازی بیشتر متقبل گردید. از

1. World Trade Organization

جمله این تعهدات، کاهش اساسی سطح تعرفه‌ها در بخش کشاورزی از ۵/۳۱ در صد به ۴/۱۷ درصد، حذف سوبسیدهای صادراتی و افزایش سقف اغلب کالاهای وارداتی بود. چین در زمینه‌ی فراورده‌های صنعتی نیز متعهد شد که محدودیت‌های کلی را حذف کند و تعرفه‌ها را کاهش دهد؛ همچنین پذیرفت که سوبسیدهای بی‌مورد را حذف و روح حاکم بر قانون تجارت را لیبرالیزه و شرکت‌های دولتی را وادار به منطبق ساختن عملیات خویش با سازوکار بازار نماید (هاشمی، ۱۳۸۲).

بررسی‌ها نشان می‌دهد که مزایای رفاهی ناشی از لیبرالیزه کردن تجارت، سالانه بیش از ۳۰ میلیارد دلار برای چین و ۵۶ میلیارد دلار برای اقتصاد جهانی را شامل می‌شود. در ضمن این آزاد سازی بیشترین لطمه را به صنایع به شدت تحت حمایت، مانند صنایع پتروشیمی و اتومبیل سازی وارد می‌کند و در حالیکه توان رقابتی بخش کشاورزی کاهش می‌یابد، قدرت صنایع کاربر مانند منسوجات و پوشاک افزایش خواهد داشت (همان).

افزایش روابط اقتصادی چین با جهان صنعتی، از نتایج پیوستن این کشور به سازمان تجارت جهانی است. هم اکنون شریک تجاری عمده‌ی چین، ایالات متحده است. ارزش مبادلات این کشور در سال ۲۰۰۴ حدود ۹۰ میلیارد دلار بوده است. در کنار آمریکا، باید از اتحادیه اروپا به عنوان شریک اقتصادی مهم چین نام برد. مطابق توافق نامه‌ی دوجانبه میان چین و اتحادیه اروپا که در سال ۲۰۰۵ در بروکسل به امضا رسید، دو طرف حجم مبادلات تجاری میان خود را افزایش دادند. در بین کشورهای اروپایی، چین بیشترین روابط را با قدرت اول اقتصادی اروپا یعنی آلمان دارد. در سال ۲۰۰۴، ۴ درصد کل واردات آلمان از چین صورت گرفته و ۵/۴ در صد از صادرات آلمان به مقصد چین بوده است (ترابی، ۱۳۸۴: ۹).

مهمترین کالاهای صادراتی چین به آمریکا و اروپا را کالاهایی چون صنایع نساجی، پوشاک و اسباب بازی تشکیل می‌دهد.

دستاورد سیاست خارجی تعامل گرا: افزایش جایگاه بین‌المللی چین

همان‌گونه که اشاره شد رهبری چین از زمان آغاز دوره‌ی اصلاحات در سال ۱۹۷۹، هدف زیربنایی راهبرد خود را دستیابی به قدرت جامع ملی که اکنون جامعه‌ی رفاه تمام‌عیار خوانده می‌شود، از طریق رقیق ساختن آماج‌های ایدئولوژیک بین‌المللی و به دنبال آن مشارکت غرب سرمایه‌داری در فرایند توسعه‌ی چین قرار دادند. از آنجا که اساساً مشروعیت نظام تک‌حزبی در چین به موفقیت این راهبرد بستگی دارد، رهبران دوران اصلاحات چین ضمن تأکید بر لزوم تحقق اهداف راهبرد توسعه، در پی ایجاد محیط صلح آمیز منطقه‌ای و بین‌المللی به عنوان پیش شرط اجرای طرح‌های توسعه برآمدند. معمار اصلاحات چین دنگ شیائو پینگ از جمله اصول اساسی اداره سیاست خارجی را نظارت منطقی بر توسعه، حفظ موقعیت خود، برخورد آرام با چالش‌ها، پنهان کردن ظرفیت‌های خود، عدم جاه‌طلبی و عدم ادعای رهبری عنوان کرد. بعداً این اصول آن‌گونه که در سال ۱۹۹۳ توسط ژیانگ زمین^۱ مطرح شد با اشاره به نیاز چین به با ثبات کردن روابط با ایالات متحده شامل «ارتقای اعتماد، کاهش مسایل، توسعه‌ی همکاری و اجتناب از تقابل» نیز شد (Shuisheng, 2004:85).

در راستای اجرای این اصول بود که از اواسط دهه ۱۹۹۰ سیاست فعال تر و واقع بینانه تری جایگزین رویکرد نسبتاً منفعل قبل شد. رهبری چین درک کرد که سیاست‌های منطقه‌ای اعلامی آن در اوایل این دهه در قبال تایوان و دریای چین جنوبی، عملاً برای همسایگان‌ش زنگ خطر را به صدا در آورده و هدف بنیادین ایجاد منطقه آرام را در معرض خطر قرار داده است. به عبارت دیگر رفتار چین استدلال «تهدید چین»^۲ را تقویت کرده بود و بازداشتن و محدودسازی^۳ این کشور را به بخش اساسی راهبرد آمریکا و کشورهای آسیایی بدل ساخته بود. مقامات پکن در واکنش به این وضعیت درصدد برآمدند با مواضع و

1. Jiang Zemin
2. China Threat
3. Containment

سیاست‌های خود به دیگر کشورها نشان دهند که ترقی چین بی خطر و در بردارنده‌ی منافع متقابل است (Miller and Xiaohong, 2001:144-145).

این روند همزمان با وارد شدن پکن به ترتیبات منطقه‌ای و جهانی از جمله آسه آن ASEAN، سازمان همکاری شانگهای^۱، و در قالب کلان مشارکت در مسایل جهانی بود. ژیانگ زمین^۲ در سال ۱۹۹۹ با وجود مخالفت‌های قابل توجه داخلی تصمیم گرفت مرحله‌ی نهایی مذاکرات الحاق چین به سازمان تجارت جهانی را با ایالات متحده آغاز کند. همچنین پکن مشارکت خود در عملیات حفظ صلح و صلح سازی سازمان ملل را گسترش داد و در سال ۲۰۰۴ به گروه تأمین‌کنندگان هسته‌ای^۳ پیوست و نیز خواستار عضویت در رژیم کنترل فناوری موشکی^۴ شد (Ibid).

همه‌ی این موارد حکایت از آن دارد که چین درصدد است، تأکید کند که علاوه بر آنکه قدرتی محسوب می شود که به شکل مسالمت آمیز رو به ترقی است؛ به منزله‌ی یک قدرت بزرگ مسئول در سیاست جهانی ظاهر می شود. بنابراین در حالی که قرار بود تداوم‌های بسیاری در سیاست خارجی چین نسبت به دوره‌ی دنگ شیائو پینگ وجود داشته باشد؛ ژیانگ زمین و خلفش هو جین تائو^۵ تأکید پر رنگ تری بر اهمیت جهانی شدن اقتصادی، ماهیت چند بعدی امنیت و نیاز به تأیید مسئولیت پذیری قدرتهای بزرگ از جمله چین جهت حفظ نظم جهانی گذاشتند (Ibid).

رشد پرشتاب اقتصادی چین یکی از دستاوردهای رویکرد تعامل گرای این کشور نسبت به قواعد و هنجارهای نظم موجود بین‌المللی و ایجاد کنندگان این نظم است. کامیابی برنامه‌های نوسازی چین سبب شده ناظران خارجی از «اجماع پکن»^۶ یعنی یک فلسفه‌ی

1. Shanghai Cooperation Organization

2. Jiang Zemin

3. Nuclear Suppliers Group

4. Missile Technology Control Regime

5. Hu Jintao

6. Beijing Consensus

مشخص توسعه و به سبک چینی که مدل آمریکایی آن را به چالش کشیده سخن برانند. مقامات چین در ابتدا اشتیاق کمی به صحبت در این مورد داشتند؛ ولی به تدریج رویکرد توسعه‌ی این کشور را مورد اشاره قرار داده‌اند. رهبران چین از این امر واقفند که گذار داخلی در این کشور در وضعیت سیالیت و نوسان قرار دارد و لذا در حال حاضر نمی‌توان از مدل توسعه‌ی چینی به مثابه‌ی یک الگو یاد کرد (Deng, 2009: 69).

البته تا جایی که اجماع پکن به عنوان آنتی تز و یا جایگزینی برای «اجماع واشینگتن»^۱ مطرح است؛ اصولاً باید به این مسأله نیز پرداخت که آیا اصلاً چنین مدل توسعه‌ی جهان سومی وجود دارد. با این همه رشد اقتصادی چشمگیر چین به ویژه تجربه‌ی بخش‌ها و مناطق جغرافیایی خاص در این زمینه، ناظران خارجی را متقاعد ساخته است که این موفقیت را به تجربه‌ی منحصر به فرد چین نسبت دهند. بالاخره باید این ویژگی توسعه‌ی چین را نیز در نظر داشت که اصلاحات در این کشور طی سه دهه گذشته با تجربه‌ی آزمون و خطای خود رهبری چین همراه بوده است. رهبران اصلاح طلب در حالی جهانی شدن را می‌پذیرند که حزب کمونیست چین در مهندسی رشد پایدار نقش محوری دارد و در مقابل آزادسازی سریع سیاسی به سبک غربی مقاومت می‌ورزد (Ibid).

راهبرد توسعه که بنا بر ملاحظات چین چون بالا بردن استاندارد زندگی جمعیت کثیر کشور، تعدیل نارضایتی اجتماعی از نابرابری در عرصه‌های مختلف و حفظ مشروعیت رژیم پس از رنگ باختن ایدئولوژی کمونیستی به عنوان یک اصل سازمان دهنده‌ی قابل قبول در پیش گرفته شد؛ همزمان با برانگیختن نگرانی‌هایی در بین همسایگان و رقبا در مورد جایگاه رو به تحکیم چین و احتمال باز تعریف منافع این کشور متناسب با موقعیت قدرت جدید آن، رهبران پکن را از نیازشان به ایجاد تصویری مناسب از خود و دوری از تنش در روابط با قدرت‌های بزرگ سیاسی و اقتصادی حداقل تا زمانی که پروژه‌ی توسعه‌ی ثمرات خود را

1. Washington Consensus

برای بلند مدت به بار آورد، آگاه ساخته است. طرح موسوم به «طرح تصویر»^۱ که از اواخر دهه ۱۹۹۰ در پیش گرفته شد، ناشی از این آگاهی و به منظور خنثی کردن آنچه تهدید چین خوانده می‌شد، به اجرا درآمد. این طرح همراه با پیروی فزاینده‌ی چین از ارزش‌ها و هنجارهای جهانی به ترمیم و ارتقای تصویر این کشور در صحنه‌ی بین‌المللی و افزایش مشروعیت بین‌المللی قدرت آن کمک کرده است (Yongjin, 2009:56). اجتناب از تأکید بر الگوی چینی برای بهبود وجهه‌ی چین در خارج نیز سودمند است. پکن هر گونه تلاش برای صدور ایدئولوژی یا مدل توسعه‌ی خود را انکار می‌کند. این محافظه‌کاری دستاوردهای روشنی به همراه داشته است. نرخ رشد اقتصادی چین به طور معمول دو رقمی است و از جمله در سال ۲۰۰۷ به ۱۱/۴ درصد رسید که بیشترین نرخ رشد از سال ۱۹۹۴ بود. این رشد سریع و پایدار، تقاضای عظیم داخلی برای منابع، سرمایه و فناوری نیز بازار فروش برای کالاهای چینی را به دنبال داشته است (Congressional , 2008:5).

Research Service

برخی از تحلیل‌گران بر این باورند که اولویت حفظ روابط با ثبات و رها از تنش با جهان به ویژه ایالات متحده، بنا بر الزام‌های توسعه منجر به تصمیم سال ۲۰۰۳ پکن جهت کاهش دادن تبلیغات ضد آمریکایی و در عوض تأکید بر ترقی مسالمت‌آمیز چین در صحنه‌ی جهانی شد. مطابق این نظرگاه پکن این تلقی را دارد که حتی پیگیری آشکار تر منافع منطقه‌ای و جهانی چین می‌تواند آمریکا را تحریک کند تا به تقویت اتحاد‌های خود و ایجاد گروه بندی‌های جدید به منظور موازنه سازی متقابل علیه چین دست یازد تا مانع توسعه‌ی بین‌المللی این کشور گردد. تحولی که رشد اقتصادی چین و حتی تحقق اهداف داخلی آن را با محدودیت مواجه می‌سازد (Ibid).

همین حزم‌اندیشی سبب شده چین سرمایه‌گذاری‌های کلان و فناوری غربی دریافت کند و به قطب صادرات تبدیل شود و به طور فزاینده پذیرای قواعد و هنجارهای نظام اقتصادی

جهانی‌ای گردد که واشینگتن معمار و بازیگر مسلط آن به شمار می‌رود. به ویژه از سال ۲۰۰۰ افزایش چشمگیری در مبادلات دیپلماتیک، مناسبات تجاری، توافقنامه‌های سرمایه‌گذاری، گردشگری و تفاهمات فرهنگی میان چین و سایر کشورها صورت گرفته است. افزایش مشارکت چین در نهادهای چند جانبه و نقش بین‌المللی آن از آغاز هزاره جدید مباحثی را نیز در آمریکا درباره اهداف دراز مدت چین به وجود آورده است. این واقعیت که حضور بین‌المللی مؤثر تر پکن با درگیری نظامی واشینگتن در عراق و افغانستان همراه بوده، این نگرانی را هم برانگیخته که مشارکت پر رنگ تر اقتصادی چین با گسترش نفوذ سیاسی این کشور در سطح بین‌المللی متقارن گردد. گرچه گروهی بر این باورند که که همکاری با جمهوری خلق چین بیشتر برای رژیم‌های اقتدارگرا و غیر دموکراتیک مناسب باشد؛ ولی تعمیق پیوندهای چین با متحدان آمریکا و حضور آن در مناطقی که تا کنون آمریکا حضور بی‌چون و چرایی در آنها داشته، این نتیجه‌گیری را از جانب گروهی دیگر سبب شده است؛ که پکن سرانجام قصد دارد، چالش مستقیمی برای قدرت جهانی ایالات متحده مطرح سازد (Ibid).

نگاه از منظر ایدئولوژیک:

عدول از آموزه‌های سوسیالیسم پیش شرطی برای توسعه و تعامل با غرب

حدود سه دهه اصلاحات اقتصادی در ابعاد داخلی و خارجی، چین را به قدرت بزرگ و رو به رشد اقتصادی تبدیل کرده؛ به نحوی که بسیاری از کارشناسان این کشور را قدرت برتر اقتصادی در قرن بیست و یکم و رقیبی جدی برای سایر قدرت‌های اقتصادی عمده جهان، یعنی آمریکا، اروپا و ژاپن می‌دانند. تمرکز چین بر برنامه‌های توسعه‌ی اقتصادی باعث شده رقابت این کشور به ویژه با ایالات متحده در این حوزه اهمیت روزافزون یابد و به موازات آن از حوزه‌های ایدئولوژیک و یا نظامی امنیتی خارج گردد (Lampton:2004).

اکنون رشد چشمگیر اقتصادی چین، این کشور را در ردیف بزرگ‌ترین اقتصادهای جهان به لحاظ تولیدات، بازار، نیروی کار و تجارت قرار داده است. با این حال همچنان اقتصاد چین با موانع و نقصان‌هایی مواجه است و درآمد سرانه و تولید ناخالص داخلی به مراتب پایین‌تری نسبت به قدرت‌های عمده‌ی اقتصادی جهان دارد. برخی از کارشناسان با توجه به این عوامل، احتمال تبدیل چین به قدرت اول اقتصادی طی چند دهه‌ی آینده را غیر واقع بینانه می‌دانند (Gottesman:2006).

نکته‌ای که در اصلاحات اقتصادی چین از زمان دنگ شیائو پینگ آغاز شد، در زمان جیانگ زمین ادامه یافت و اکنون توسط هوجین تائو به عنوان نسل سوم رهبران چین پی‌گیری می‌شود، کاهش فزاینده‌ی نقش اصول و آموزه‌های سوسیالیستی در هدایت اقتصاد است. به عبارت دیگر نمی‌توان رشد خیره‌کننده‌ی اقتصادی چین را در این ربع قرن ناشی از به کارگیری موفق و روشمند ارزش‌ها و اصول سوسیالیستی و مارکسیستی تلقی کرد و از آن ارایه‌ی یک الگوی مارکسیستی از توسعه را در برابر کشورهای سرمایه‌داری نتیجه گرفت. رهبران چین پس از مائو، با درک محدودیت‌هایی که ایدئولوژی مارکسیستی در راه پیشرفت ایجاد می‌کند، شعار سوسیالیسم با ویژگی‌های چینی را مطرح کردند؛ تا زمینه‌ی ادغام سوسیالیسم و اقتصاد آزاد مبتنی بر بازار را فراهم نمایند و برای برجسته ساختن ویژگی چینی آن از اندیشه‌ی قدیمی و ملی کنفوسیوس استفاده کردند. در ژوئیه ۲۰۰۱ و در هشتمین سالگرد تأسیس حزب کمونیست چین، جیانگ زمین در آستانه‌ی کناره‌گیری از مقام ریاست جمهوری، خط مشی‌های جدیدی برای فرایند اصلاحات عنوان نمود که مقصود از آن مرتفع ساختن بیشتر موانع اصلاحات لیبرالیستی بود. وی خواستار باز تعریف حزب کمونیست به نحوی شد که عضویت در آن برای افرادی که صاحب تولیدات در بخش غیر دولتی بوده‌اند، مانند کارفرمایان موفق و آنهایی که موجب گسترش و پیشرفت نیروهای تولیدکننده شده‌اند، آزاد شود. وی در سخنرانی خود در کنگره‌ی شانزدهم حزب

کمونیست نیز به ورود سرمایه‌داران به حزب کمونیست پرداخت و در عین حال اصول هدایت‌گر حزب را اصول مارکسیسم، لنینیسم^۱ و نظریات مائو و دنگ شیائوپینگ عنوان کرد (تبریزی، ۱۳۸۱).

نسل جدید رهبران چین که عمدتاً تکنوکرات و از طبقات ثروتمند می‌باشند، مصلحت‌اندیشانی هستند که توسعه‌ی اقتصادی و روابط با ثبات با خارج را بر سایر مسایل مقدم می‌دانند. در مجموع چین با رویکردی واقع‌گرایانه برای ارتقا به سطح یک قدرت بزرگ جهانی با اجتناب از کشمکش‌های ایدئولوژیک، به سیاست تعامل منطقی منفعت‌محور با غرب روی آورده است. توجه به نقش قدرت اقتصادی یک کشور در پیشرفت آن کشور در سایر حوزه‌ها، سیاست واقع‌بینانه این کشور را توجیه می‌کند. بسیاری از کشورهای بزرگ مانند ایالات متحده و بریتانیا با اتکا به قدرت اقتصادی خود، توانستند به قدرت برتر سیاسی و نظامی تبدیل شوند و در مقابل کشوری مانند اتحاد جماهیر شوروی سابق، گرچه از نظر نظامی در ردیف قدرتمندترین کشورهای جهان قرار داشت، ولی ضعف‌های اقتصادی و تکیه بیش از اندازه‌ی رهبران آن کشور به ایدئولوژی عامل مهمی در فروپاشی آن گردید. اکنون چین با بهره‌گیری از تجربه‌ی شوروی، پیشرفت اقتصادی را پایه‌ای برای ارتقای موقعیت خود در سایر زمینه‌ها قرار داده است (دهشیار، ۱۳۸۴:۱۲).

به طور خلاصه گرچه برخی نظریات مارکسیستی، نظم جهانی را نظامی بی‌ثبات می‌دانند که توسط قدرت‌های هژمون به وجود آمده، مانند رابرت کاکس^۲ که به نقش قدرت هژمون در قبولاندن سیاست‌های نو لیبرال به همه‌ی کشورها به عنوان سیاست‌هایی به هنجار و مطابق عقل سلیم اشاره می‌کند (بیلیس و اسمیت، ۱۳۸۳:۴۷۷) و حتی با استناد به آرای مارکس، گسترش سرمایه‌داری را در سطح جهان در عصر جهانی شدن مرحله‌ای مقدماتی برای نیل به نظم سوسیالیستی می‌دانند و همچنان نسبت به تغییر نظم جهانی مبتنی بر بازار

1. Leninism
2. Robert Cox

اظهار امیدواری می‌کنند، ولی در بررسی واقع‌بینانه نمی‌توان تغییرات در رویکردهای اقتصادی چین را به برنامه‌ها و آرمان‌های سوسیالیستی نسبت داد. هم اکنون با شتاب‌گیری روند جهانی شدن، تعهدات چین در قالب سازمان تجارت جهانی با جهت‌گیری مشخص آزاد سازی بیشتر پی‌گیری می‌شود. لزوم اصلاحات گسترده‌ی ساختاری به منظور منطبق کردن نهادها و قوانین با مقررات سازمان تجارت جهانی در آینده به معنای لیبرالیزه‌تر شدن اقتصاد چین و ادغام بیشتر آن در اقتصاد لیبرال جهانی است. ادغام بیشتر چین در اقتصاد جهانی گرچه زمینه‌ساز افزایش سطح توان اقتصادی این کشور و به دنبال آن ارتقای موقعیت پکن در معادلات قدرت روابط جهانی می‌شود، ولی به شکل اجتناب ناپذیری به تضعیف ایدئولوژی مارکسیستی و اهداف و آرمان‌های سوسیالیستی در هدایت اقتصاد ملی منجر می‌گردد و به طریق اولی داعیه‌های مرامی و مسلکی کمونیست‌های چین را در رهبری جنبش پرولتاریای جهانی بی‌معنا می‌کند. نسل جدید تکنوکرات، واقع‌بین، مصلحت‌اندیش و ملی‌گرای چین با برنامه‌های خود این روند را تسهیل و تسریع می‌کنند. شاید در آینده جز اسمی بی‌مسمما از سوسیالیسم و جمهوری خلق برای چین باقی نماند و شاید همین برای رهبران حزب کمونیست که توسعه‌ی کشور و تعامل سازنده با جهان خارج، به ویژه غرب را اولویت اول می‌دانند و برای ابقای حزب در قدرت، حاضر به همه‌گونه تغییر، اصلاح، امتیازدهی و انعطافی می‌باشند، کافی باشد.

نتیجه‌گیری

چین در روند اصلاحات اقتصادی با به کارگیری روشی تجربی و عملگرایانه و به صورت تدریجی، گذار از سوسیالیسم به اقتصاد آزاد را به پیش برد. برخلاف نمونه‌های شوروی سابق و کشورهای اروپای شرقی که اصلاحات را به صورتی دفعی و همه‌جانبه اجرا کردند، چین با آزمون و خطا، اصلاحات در دو بعد داخلی و خارجی را ابتدا در مقیاسی

محدود، عملی ساخت و پس از مشاهده‌ی نتایج مثبت آن، این پروسه را به مناطق دیگر تسری داد. در حوزه‌ی داخلی اصلاحات از حومه‌ی شهرها و روستاهای بزرگ شروع شد و در آن به تدریج اجازه‌ی فعالیت به شرکت‌ها و افراد خصوصی داده شد. در اجرای سیاست درهای باز اقتصادی هم که برای مشارکت دادن خارجی‌ها و استفاده از تکنولوژی و سرمایه‌ی آنها اتخاذ شد، آزادسازی ابتدا در برخی مناطق خاص صورت گرفت تا تجربه این مناطق در جذب سرمایه‌های خارجی و پذیرش قواعد اقتصاد آزاد، گسترش اصلاحات به سطح ملی را تسهیل کند و نیز کسب حمایت سیاسی از تغییرات را ممکن سازد. به موازات اصلاحات اقتصادی، باورهای سوسیالیستی تعدیل و در موارد بسیاری کنار گذاشته شد. در حال حاضر چین با عضویت در سازمان تجارت جهانی موظف به ادامه‌ی اصلاحات به منظور منطبق شدن با اصول اقتصاد بازار است. چین با در پیش گرفتن سیاست‌های پرگماتیک در جهت پیشبرد استراتژی توسعه، در تعامل با دیگران و به ویژه غرب، روابطی سازنده و به دور از تنش‌های ایدئولوژیک و سیاسی را دنبال می‌کند. رهبران چین تأکید می‌کنند که افزایش قدرت آنها در منطقه و جهان تهدیدی برای دیگران از جمله آمریکا محسوب نمی‌شود. در اجرای همین سیاست رهبران چین برای آنکه در روند توسعه‌ی اقتصادی‌شان اختلالی به وجود نیاید، از هرگونه مواجهه‌ی سیاسی با ایالات متحده اجتناب می‌کنند. مواضع این کشور در بحران‌هایی نظیر بمباران سفارت چین در یوگسلاوی سابق در جریان بحران بالکان و یا مسأله‌ی عراق و بحران‌های اتمی ایران و کره شمالی به وضوح عزم رهبران چین را در پی‌گیری اولویت‌های توسعه و اجتناب از رویارویی با غرب نشان می‌دهد. از منظر ایدئولوژیک این سیاست‌ها، نوعی اعتراف غیر مستقیم به ناکارآمدی باورهای مارکسیستی و سوسیالیستی در اداره‌ی اجتماع، هدایت اقتصاد و تعامل با جهان است.

یکی دیگر از نکات حایز اهمیت در بررسی اصلاحات در چین، محدود ماندن آن به حوزه‌ی اقتصادی و عدم تسری تغییرات لیبرالی به حوزه‌ی سیاسی تاکنون است. عدم توازن در توسعه‌ی اقتصادی و سیاسی در چین می‌تواند بستری برای نارضایتی‌های عمومی شود. نمونه‌ی این نارضایتی در سال ۱۹۸۹ در میدان تیان ان من مشاهده شد. سرکوب گسترده‌ی تظاهرات مسالمت آمیز دانشجویی به تنش‌هایی در روابط چین با غرب از جمله وضع تحریم‌های تسلیحاتی اتحادیه اروپا علیه پکن انجامید. هنوز هم فضای سیاسی در چین بسته است. مطبوعات محدود، سایت‌های اینترنتی فیلتر و دانشگاه‌ها شدیداً کنترل می‌شود. با این وجود لزوم اصلاحات ساختاری سیاسی هم اکنون و در زمان حضور نسل سوم رهبران چین بهتر درک می‌شود.

در کنفرانس‌های دفتر مرکزی حزب کمونیست، هوجین تائو و دیگر مقامات عملگرا در مورد تغییرات در قانون اساسی و مزایای سیستم‌های قانون‌گذاری تک مجلسی و دو مجلسی بحث می‌کنند. مسأله این است که چگونه می‌توان بدون آنکه حزب حاکم سرنگون شود و یا ثبات اجتماعی به مخاطره بیفتد، دولت را در برابر مردم پاسخگوتر کرد. بعضی‌ها از این اقدامات، به عنوان تلاش‌هایی برای پی‌ریزی تمدن سوسیالیستی یاد می‌کنند. به هر روی در عصر جهانی شدن فرهنگ و سیاست و با توجه به پیشرفت‌های اقتصادی چین، تغییرات سیاسی در این کشور اجتناب ناپذیر به نظر می‌رسد. عمل‌گرایی و مصلحت‌اندیشی رهبران چین هم احتمال پذیرش اصلاحات لیبرالیستی در ساختار سیاسی را واقعی‌تر می‌کند. در این صورت سوسیالیسم در چین صوری‌تر از گذشته می‌شود.

منابع

۱. بلیس، جان واسمیت، استیو. جهانی شدن سیاست: روابط بین‌الملل در عصر نوین، ترجمه‌ی ابوالقاسم راه چمنی و دیگران، انتشارات ابرار معاصر، جلد اول، ۱۳۸۳.
۲. ترابی، طاهره. چین و اتحادیه اروپا، همشهری دیپلماتیک، ۱۳۸۴/۵/۲۲.
۳. تبریزی، حسین. کنگره شانزدهم حزب کمونیست چین: تأکید بر تداوم استرژی اصلاحات و نوسازی، ۱۳۸۱/۹/۲۰.
۴. چان، آدریان. مارکسیسم چینی، ترجمه‌ی بهرام نوازی، انتشارات دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۸۳.
۵. دانش جعفری، داوود. دو دهه اصلاحات اقتصادی در چین، هفته نامه جام، سال ششم، شماره ۲۲۲، شهریور ۱۳۸۲.
۶. دلین، ژان. اقتصاد چین، ترجمه‌ی سیروس سهمی، انتشارات دانشگاه فردوسی، ۱۳۵۴.
۷. دهشیار، حسین. ظهور یک چین در قاره آمریکا، روزنامه شرق، ۱۳۸۴/۱۱/۱۰.
۸. صدری، محمود. بررسی اصلاحات چین و دستاوردهای آن، همشهری دیپلماتیک، شماره ۶۰ مرداد ۱۳۸۴.
۹. معصومی‌فر، احمد. الگوی توسعه اقتصادی چین، انتشارات سروش، ۱۳۸۴.
۱۰. از ایدئولوژی تا اقتصاد: چین خصوصی، چین دولتی، اقتصاد ایران، بهمن ۱۳۸۰.
۱۱. چین و پیامدهای عضویت در سازمان تجارت جهانی، روزنامه همشهری، ۱۳۸۲/۶/۲۶.
۱۲. خبرنامه شماره ۱۸ شورای توسعه تجارت بین‌المللی و اتاق بازرگانی چین، سپتامبر ۲۰۰۰.
13. Gottesman, Edward. A Two Myths of Globalization” **World Policy Journal**.3/15/2006
14. Lampton M. David **America Views China’s Rising 2004** The Nixon Center.12/15/2004.

15. Deng, Yong. "The New Hard Realities: Soft Power and China in Transition", in: Mingjiang. Li, 2009, **Soft Power, China's Emerging Strategy in International Politics**, New York: Lexington Books.
16. Li, Mingjiang. "Soft power in Chinese Discourse: Popularity and Prospect", in: **Soft Power, China's Emerging Strategy in International Politics**, (New York: Lexington Books, 2009).
17. Miller, H. Lynam. and Liu. Xiaohong, "the Foreign Policy Outlook of China's Third Generation Elite", in: David M. Lampton, **the Making of Chinese Foreign and Security Policy**, (Stanford, CA: Stanford University Press, 2001).
18. Suisheng. Zhao, "Chinese Nationalism and Pragmatic Foreign Policy Behavior", in: Suisheng. Zhao, **Chinese Foreign Policy: Pragmatism and Strategic Behavior**, (Armonk: NY: M. E. Sharpe, 2004).
19. Zhang, Yongjin "The Discourse of China's Soft Power and its Discontents", in: **Soft Power, China's Emerging Strategy in International Politics**, , (New York: Lexington Books, 2009).
20. **Congressional Research Service** "China's Foreign Policy and Soft Power in South America, Asia and Africa ", April 2008, p.5. available at: <http://www.gpoaccess.gov/congress/index.html.03/06/2010>.

